

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

امین «سیماب»

۳ اکتوبر ۲۰۱۰

«عبدالرحمن خان پرستی» شاخص اوج جنایت و خونریزی در کشور است

احتجاجیه منطقیه و به حق محترم خالقداد «پغمانی» به روز اول اکتوبر در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در رابطه با نوشته آقای سراج «وهاج» چند روز قبل از آن در سایت افغان جرمن آنلاین، مرا به یاد مجلسی انداخت که متاقب حمله نظامی امریکا و متحدین آن و اشغال افغانستان، در شهر لوزان برگزار گردیده بود. با آنکه جزئیات آن مجلس را دقیقاً به خاطر ندارم ولی حکایت آن گردهمائی ضرورتی به جزئیات ندارد زیرا خود در آن حضور داشتم. اگر احیاناً ناکسی اعتراضی داشته خواهان معلومات دقیق شود، حاضرم تا یکی دو ساعت وقت خود را به هدر داده همه جزئیات این حکایت را مستند بسازم. قصه از این قرار بود:

یک آشنای سویسی دعوتنامه ای فرستاد تا در محفلی که از طرف یک نهاد فرهنگی تماس بین مردمان مختلف جهان، درباره افغانستان برنامه ریزی شده بود، اشتراک نمایم. از آنجائیکه موضوع وطن بود و همواره نام وطن برایم عزیز بوده و می باشد، به آن دعوت پاسخ مثبت دادم. در روز موعود و ساعت مقرر به آن نشانی که در پائین مرکز خط آهن شهر لوزان واقع بود، رفتم. در آنجا با حدود پانزده تا بیست نفر از افغانان شهر لوزان و شاید هم شهرهای دیگر سویس سرخوردم که تقریباً همه را می شناختم ولی با دیدن من تعدادی از آنها ناراحت شده و یکی از میان شان که همواره روابط احترام متقابل به ما داشتیم، خواست با تذکرات دوستانه ای مرا متقاعد بسازد که بی جهت قدم رنجه نموده ام و گویا محفل سیاسی نه، بلکه فرهنگی است و امثال این اشارات. من با وجودی که هیچ میل خاصی به آن محفل به جز شنیدن سخنانی راجع به افغانستان نداشتم، با دیدن ناراحتی آن شخص بر هدف گردهمائی مشکوک شدم و تصمیم گرفتم به اینکه بمانم.

همراه با میزبانان سویسی (ممکن اتباع دیگری هم) تعداد حاضران شاید کمتر از سی نفر بوده باشد که در سالون کوچکی گردآمده بودند. اما جالب بودن موضوع در این است که من از جزئیات برنامه اطلاعی نداشتم و تازه دریافتم که سخنگوی مجلس یا بهتر بگویم کسی که مجلس به افتخارش برپا شده است، یک فرد جوان از امریکای لاتین است که در پوهنتون شهرنوشاتل نامزد دکتورا می باشد و آنچه را بعداً پی بردم یکی اینکه وی دوست صمیمی پسریکی از افغانان سرشناس شهر لوزان و مرتبط به خانواده سلطنتی است که وی گویا آن سخنران را دعوت نموده است. ولی

خود آن شخص حاضر نبود و فقط پدرش در آن جا بود. دیگر اینکه درختم سخنرانی ، آن نامزد دکتورا از طرف برگزارکنندگان سوییسی آن محفل پول دریافت کرد. ولی برمی گردم به جریان محفل.

سخنران مجلس ، با لبخندی همراه با خجالت زدگی ، چنین به سخن آغاز نمود:

«با آنکه خیلی مشکل است که به افغانان از افغانستان سخن گفت...». و با تمکین و اطمینان به حرف زدن ادامه داد و چیزهایی گفت که محور آن این بود که امریکا گویا در افغانستان «بدون قطب نما کشتی را به پیش می راند». وزمانیکه من با اجازه درمورد مشکوک بودن لشکرکشی امریکا به افغانستان اشاره نمودم ، سخنران مجلس کمی برآشفته شد و برروشنفکران درمجموع (روشنفکران افغان به خصوص!) تاخت که در همه چیز دست توطئه می بینند... باوجود این «خاری» که سخنگوی مجلس را دادم ، وی به خوش زبانی خود ادامه داد تا اینکه دچار خطای بدتری شد و آن اینکه بدون ربط کامل موضوع ، و شاید هم به زعم خودش به عنوان مزاح ، درمورد مردم افغانستان یاد کرد که «بعضی ها می گویند که برای افغانستان یک عبدالرحمن خان دیگر ضرورت است...». این خبط وی موجب شد که من باز هم اجازه تبصره بخواهم. وقتی به وی گفتم که به چه حقی چنین تذکری را به خود اجازه می دهد و اینکه عبدالرحمن خان یک شخص سفاکی بود که برهیچکس پنهان نیست ، آن شخص بیش از حد برآشفته و کوشش نمود تا نقطه نظر خود را بقبولاند. من انتظار داشتم که حداقل یک نفر افغان دیگر لب به اعتراض خواهد کشود و از واقعیت تاریخی مستبد بودن ، بی بند و بار بودن و وطنفروش بودن سردار عبدالرحمن یاد خواهد کرد ولی با کمال تأسف که هیچ کدام لب به اعتراض نکشوند. باوجود آن وضع سؤال برانگیز به برخورد انتقادی خود ادامه دادم تا جائیکه آن سخنران اجیر آنقدر برآشفته که با غیظ به من گفت که دیگر اجازه سخن ندارم. شاید آقا فکرمی کرد که با این واکنش زورگویانه وی من از جابر خاسته محفل را رها می کنم. چنین نشد و باوجودیکه ترک آنی آن گردهمایی مسخره که هدف ترتیب آن آشکارا تحمیق افغان ها و «گرفتن نبض» شان در رابطه با اشغال افغانستان توسط امریکا و غرب بود ، کاری بود به جا ولی نخواستم که خاطر آن عنصر اجیر و بی مسؤولیت و «بلی گویان» افغان وی از بابت من آسوده شود و با وجود تحمل آنهمه چرندیات که سؤالات «عالمانه» و حاصل «خوب گوش دادن» یکی دو افغان آبروی سخنران را گویا اعاده می کرد ، در آن جا باقی ماندم.

به مجرد ختم سخنرانی آن «افغانستان شناس» و مشاهده اینکه وی به طرف هوادارن افغان خود روان شد ، بدون تأمل آن محفل را که حتماً بخش تبادل حسن نظر و امتنان از سخنران و امثال این تعارفات را داشته ، ترک نمودم. نکته جالبتر راجع به آن رویداد اینست که از همان روز به بعد ، آن آشنای سوییسی هم قطع علاقه کرد که نمایندگی از هوشیاری اش می نماید زیرا در غیر آن من بدون شک قطع علاقه می نمودم.

با آنچه گفته آمد ، توسل به توصیف از عنصر بدنام و مفسدی چون امیر عبدالرحمن خان که اگر بخت با وی یاری نمی کرد و در یک خانواده غیر از خانواده امراء و خوانین به دنیا می آمد ، حتماً و بدون شک در عنفوان جوانی به جرم ظلم ، لاوالبی بودن و آدمکشی به دار آویخته می شد ، واقعاً می تواند تبلیغ به نفع اهداف و اغراض پشت پرده باشد. هرگاه امیر عبدالرحمن خان یک فرد ملی و وطن دوست جازده شود ، پس چرانباید این صفات نیک رابه شاه شجاع، یعقوب خان «گندمک» ، ببرک یا شاه شجاع ثانی و امروز شاه شجاع ثالث داد؟

واقعیت تلخ این است که بیش از سه دهه خیانت ، جنایت ، وطنفروشی و نوکری به بیگانگان ، و امروز ارتکاب آزادانه هر نوع جنایت و خیانت در شرایط اشغال نظامی کشور و در زیر «سایه قانون»، آنقدر اضمحلال اخلاقی و خلای ارزشی بار آورده و سقوط شخصیتی را باعث گردیده است که دلجنزار متعفن و پراز خونی که دشمنان مردم

و میهن ما به وجود آورده اند، یکی از بدنام ترین، مفسد ترین ، خائن ترین ، خونریزترین و اوباش ترین زمامدارمندی به دشمن خارجی در افغانستان یعنی امیر عبدالرحمن سفاک ، حیثیت بره معصوم را پیدا نموده و توسط اشخاصی که بدون شک شرم و آزر را به فراموشی سپرده اند، ارادتمندانه «تطهیر» میشود. مگر سؤال عمده در این است که هدف این «تطهیر» که امروز آغاز نشده و همانطوریکه حکایت شد مسلماً حامیان بیرونی خود را دارد، چیست؟ کدام «عبدالرحمن جدید» را برای سرکوب بیشتر مردم ما به عنوان مُهره بعدی تخته شطرنج سیاسی خود در کشور ویران و مردم تحت ستم ، با انگشت به پیش خواهند راند؟ به این سؤال باید روشنفکران متعهد بدون فوت وقت جویای پاسخ شوند.